

بسم الله الرحمن الرحيم

چرا حادثه‌ی کربلا اتفاق افتاد؟

ایجاد انگیزه :

علل رویارویی با امام حسین، و علل مقابله‌ی آن جمعیت انبوه با حضرت اباعبدالله چه بود؟ راستی چه شد آن اکثریتی که کنار مسلم بود تبدیل به اقلیت شد، بلکه تبدیل به هیچ شد و مسلم تنها ماند؟! چه شد که این دعوت‌های متعدد از امام حسین نتیجه‌ی عکس داد و دعوت به مبارزه و شمشیر شد؟! چه شد افرادی، به همین سادگی حاضر شدند امام حسین و اصحاب و فرزندان را به شهادت برساند؟ یا حداقل تماشا کنند، یا سکوت کنند؟ هر حادثه‌ای یک طرف زمانی و یک طرف مکانی دارد؛ در هر زمان و مکانی که اتفاق افتاده دیگر با همان شرایط و عین آن تکرار نمی‌شود؛ اما حوادث تاریخ علی رغم این که تکرار عین آن امکان پذیر نیست، اما مشابه به آن تکرار می‌شود. به قطار نگاه کنید، هر واگنی که از جلوی ایستگاه می‌گذرد دیگر گذشته، اما واگن بعدی که می‌آید مثل همان است. تنها مسافرانش فرق می‌کنند، افرادی که در این کوپه‌ها نشسته‌اند متفاوت‌اند. مهره‌های تاریخ عوض می‌شود، مسافران و شخصیت‌هایش عوض می‌شود؛ اما اصول و قواعدی که بر تاریخ حاکم است با اندکی تفاوت عین هم هستند. تاریخ تکرارپذیر است. واقعاً چرا جامعه ارزشی نبوی تبدیل به جامعه‌ی ضد ارزشی اموی شد؟ هنوز نیم قرن از رحلت پیامبر نگذشته بود که جامعه‌ی ارزشی نبوی تبدیل به جامعه‌ی ضد ارزشی اموی شد. همه چیز رفت و برعکس شد و یک تغییر صددرصد ماهوی اتفاق افتاد، علت چیست؟ چگونه در تاریخ انسان‌های خوب کنارزده شدند؟ چگونه در تاریخ پاک دامن‌ها حذف شدند؟ قرآن می‌فرماید: فرعون یک زمامدار فاسد بود؛ «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ». (۱: قصص، ۴)؛ این از فرعون که زمامدار بود، اما مردم: «فَأَسْتَخَفَّ قَوْمَهُ»، (۲: زخرف، ۵۴)؛ مردم هم قدرت تجلیل نداشتند و فرعون آنها را در جهل نگه داشته بود و نمی‌گذاشت قضایا را بفهمند. این یک معادله است، ببینید نتیجه‌ی این دو چه شد؟ فرعون زمامدار فاسد و مردم، جاهل بدون اطلاع؛ این دو یک نتیجه داد: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ»، (۳: قصص، ۲۱) موسی مجبور شد شبانه از شهر و از بین مردم «خائفانه» فرار کند و بیرون برود. چرا موسی از جامعه خارج شد؟ چون وقتی آن زمامدار فاسد با این مردم جاهل باهم جمع شدند و نتیجه‌اش «خرج»؛ خروج موسی است. حضرت صالح شتر را به عنوان معجزه برای قومش آورد، گفت: «هذه ناقة الله»، این شتر، علامت خداست. همه‌ی موجودات متعلق به خدا هستند، ولی شما می‌دانید یک چیزهایی مستقیم به خدا نسبت داده شده؛ مثلاً مسجد الحرام را می‌گوییم خون خدا؛ و الا بقیه‌ی مسجدها هم مال خداست، بقیه‌ی ماه‌ها هم ماه خداست، اگر چیزی را به طور مستقیم به خدا نسبت می‌دهند دلیل بر اهمیت زیاد آن است. گفت: «هذه ناقة الله»، (۴: هود، ۶۴)؛ این شتر نشانه‌ی خداست. چه

کردند؟ «فَعْقَرُوهَا»، (۱: هود، ۶۵)؛ شتر را پی کردند و کشتند. نتیجه چه شد؟ عدم تأثیر گذاری دعوت صالح. و اما قوم لوط؛ فرشته‌های خدا شب به خانه‌ی لوط آمدند، مردم جمع شدند گفتند این‌ها را بیرون کن؛ «أَخْرِجُوا مِنْ قَرْيَتِكُمْ» لوط فرمود: چرا بیرونشان کنم مگر چه کرده‌اند؟ گفتند: «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» (۲: اعراف، ۸۲)؛ جریشان این است که پاک‌دامن هستند. نتیجه آن حرکت بیرون کردن پاک‌دامن‌ها شد. در قصه یوسف، نتیجه‌ی حسادت و جهل و غفلت برادران چه شد؟ «اقْتُلُوا يُوسُفَ» (۳: یوسف، ۹)؛ بیاید برادرمان را بکشیم. از خارج شدن هابیل از صحنه، تا به شهادت رسیدنش توسط قابیل همین‌گونه تاریخ را ورق بزنید خارج شدن موسی، توطئه‌ی ترور یوسف، توطئه‌ی پی کردن شتر صالح، توطئه‌ی خروج متطهرها از میان قوم لوط، همه‌ی اینها مثل واگن‌هایی هستند که آنها را به هم وابسته‌اند، فقط مهره‌ها و مسافرانش عوض شده‌اند، تاریخ را جلوتر بیاید آن‌گاه به حوادثی مانند حادثه‌ی کربلا می‌رسید به گونه‌ای این مسیر ادامه یافت که این جمعیت انبوه مقابل ابا عبدالله (ع) ایستادگی کردند.

متن و محتوا :

دلایل مقابله و رویارویی با امام حسین (ع)

امام حسین نامه‌ای به مردم کوفه نوشت. تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل - اموی‌ها و دیگرانی که بعد از پیغمبر بر سر کار آمدند چهار کار عمده انجام دادند آن چهار کار عبارتند از: ۱- ولایت ستیزی، ۲- دین ستیزی، ۳- عدالت ستیزی، ۴- تقدس زدایی. در هر زمانی این چهار آفت پیدا شود همان قضایا تکرار می‌شود مگر در همین کشور شیخ فضل الله نوری بر دار نرفت؟ مگر شهید ثانی و اول با آن وضع به شهادت نرسیدند؟ مگر زید ابن علی ابن الحسین، حُجْر ابن سَکِیت، میثم تمار کشته نشدند؟ پرونده‌ی شهادت که با کربلا بسته نشد. اموی‌ها چهار کار عمده انجام دادند که این‌ها هر جا باشد همین نتیجه را می‌دهد، خروج خوبان، شهادت پاکان، و حذف متدین‌ها. نامه‌ای که امام حسین به مردم کوفه نوشت به چهار مورد اشاره کرد :

۱- ولایت ستیزی

اولین کاری که اموی‌ها کردن گفتند امامت را کنار بزنیم، ولایتی که پیغمبر این همه روی آن کار کرده بود؛ در غدیر، در حدیث منزلت در خانه‌اش. در روز غدیر مسئله‌ی امامت حضرت علی رسمی شد، نه این که مطرح شد. مطرح شدن آن از خانه‌ی پیغمبر شروع شد؛ یعنی از روزی که پیغمبر دعوتش را شروع کرد، امامت علی را هم مطرح کرد. اما حالا با این ولایت مبارزه کردند. از ماجرای ثقیفه، آن قدر این مسأله را کمرنگ کردند که امیرالمومنین می‌فرماید: «فَوَ اللَّهُ مَا زَلتَ مَدْفُوعًا عَن مَسْتَأْثَرَا عَلِيٍّ مَنذَ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّهٖ

(ص) حتّی یوم النَّاسِ هَذَا»، (۱: نهج البلاغه، خطبه ۶؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۲۵)؛ بعد از رحلت پیغمبر تاکنون حقّ من غصب شد- و تا روزی که حضرت به شهادت رسید- آن‌ها ابتدا امامتی را که رکن دین است در جامعه قطع کردند. مبارزه با ولایت و امامتی که امیرمؤمنان (ع) درباره‌ی آن می‌فرماید: «بنا فتح الله و بنا یختم و بنا یمحو الله ما یشاء و یثبت»، (۲: غررالحکم، ح ۱۹۴۸)؛ با ما بشناسید و خدا را با ما عبادت کنید. زیارت جامعه‌ی کبیره را در مفاتیح متعلق به امام هادی است، چرا امام هادی این زیارت را تعلیم کرده؟ چرا امام هادی با این کلمات بلند ائمه را ستوده؟ - زیارت جامعه‌ی کبیره، یک دوره امام شناسی است. - می- خواهد بگوید اگر کسی امامش را نشناخت و حجت خدا را نشناخت، خدا را نشناخته است، این روایت ماست. چرا امام حسین در روز عاشورا این قدر می‌گوید من پسر پیغمبرم؟؛ «انا ابن رسول الله»، من پسر علی‌ام، من پسر زهرای مرضیه‌ام، مدام تکرار می‌کند. آنها دیدند اما وقتی غفلت انسان را بگیرد چشم حق بین نباشد:

خشم و شهوت مرد را احوال کند استقامت روح را بی‌بر کند

مولوی می‌گوید: مرغی می‌خواست کرمی را شکار کند. همه‌ی حواسش متوجه این کرم بود، همه‌ی توجهش به این بود که غدایش را به دست بیاورد و کرم را بخورد. گربه‌ای هم مراقب این مرغ بود، این مرغ آن قدر حواسش به این کرم بود که از گربه غافل بود، می‌گوید:

مرغی اندر شکار کرم بود گربه فرصت یافت او را بر بود

گربه از فرصتی استفاده کرد و به راحتی هم مرغ و هم کرم را بلعید.

آکل و ماکول بودی بی‌خبر در شکار خود ز صیّادی دگر

عجیب است که انسان از خودش و توانمندی‌ها و استعدادهایش غافل می‌شود.

آدمی گنجینه سرّ حق است گرچه در بحر هوس مستغرق است

گنج کونین است ذات آدمی هست بی‌پایان صفات آدمی

اشعار از خواجه نصیر است. محمد ابن اشعث و عبدالله اذینب این گونه شدند اما درس نگرفتند. بنابراین ابتدا ولایت ستیزی انجام شد که توانستند امام حسین را به شهادت برسانند. ولایت زدایی و امامت زدایی شد. امام حسین را به عنوان چهره‌ای که خودش می‌خواستند معرفی کردند. امام در جامعه محدث است؛ با ملائکه صحبت می‌کند، اما قدرت تکوین دارد، امام معصوم است، امام با رأی مردم انتخاب نمی‌شود. آن

آقایی که می‌نویسد مشروعیت امام با رأی مردم است نمیداند امامت یعنی چه؟ رأی مردم برای امام مشروعیت نمی‌آورد.

جعفر بن محمد اشعث

شخصی است به نام جعفر ابن محمد اشعث، داستان آن در کتاب کافی است صفوان ابن یحیی می‌گوید من از جعفر ابن محمد پرسیدم که چرا تو امام صادق را قبول داری؟ چرا شیعه شدی؟ پدرت آدم خوبی نبود، علت این که تو پیرو امام صادق شدی و شیعه بودن را شیوهی خودت قرار دادی چیست؟ گفت: می‌دانی قصه چیست؟ روزی منصور دوانیقی پدرم، محمد اشعث را خواست. البته این غیر از آن محمد ابن اشعث است - به او گفت. می‌توانی یک آدم قوی که کلاه سرش نرود و مأموریت مالی را بتوان به او واگذار کرد برای من پیدا کنی؟ پدرم دایی‌اش، ابن مهاجر دید و گفت: برای یک مأموریت دارم، از بغداد به مدینه برو، و سیدهای سادات حسنی و حسینی را پیدا کن، هر کدامشان را که دیدی یه مقداری از این پول را به آنها بده و یک رسید هم از آنها بگیر. - بعضی‌ها با یان گونه کارها می‌خواهند پشتوانه‌ای برای خودشان درست کنند. دلش که به حال سادات و فرزندان امام حسن نسوخته بود، - گفت: به آنها نگو که این پول را منصور داده است چون اگر بگویی حتی یک نفر از آنها این پول را از تو قبول نمی‌کند. بگو من از شیعیان شما هستم و از خراسان می‌آیم، این پول هم پاک و مطهر است و خلاصه ماجرا را لو نده، من به این رسیده‌ها نیاز دارم، حتماً از امام صادق هم این رسید را بگیر. ابن مهاجر به مدینه آمد و برگشت. و گزارش کارش را به منصور دوانیقی داد، گفت: منصور، هر سید حسنی و حسینی که دیدم مقداری پول به او دادم و از او رسید گرفتم و کسی هم متوجه نشد. منصور گفت: رسید امام صادق کجاست؟ گفت: اما امام صادق، این یکی را قلم بگیر. حکم مأموریت ما را بده، این یکی نشد. منصور به محض این که نمازش را سلام داد قبل از این که من بتوانم حرفی بزنم برگشت رو به من کرد و گفت: پسر مهاجر! از خدا بترس. گفتیم: آقا، پسر مهاجر کیست؟ من از شیعیان شما هستم، از خراسان می‌آیم. فرمود: دروغ می‌گویی از نزد منصور می‌آیی، او این پول‌ها را به تو داد و گفت برو این کار را بکن، و نگو پول‌ها را از کجا آورده‌ام. پیش من دیگر نمی‌توانی دروغ بگویی. لذا نتوانستم به آقا پول بدهم، بلند شدم و با شرمندگی از مسجد بیرون آمدم. منصور چه گفت؟ بلند شد قدمی در اتاق زد، و گفت: ابن مهاجر، هر زمان در جامعه یک محدث وجود دارد، - نه محدث - یعنی کسی که با فرشته‌ها ارتباط دارد و از غیب خبر دارد، «و إنَّ جعفر بن محمد مُحدِّثنا الیوم» امروز آن محدث در جامعه امام صادق است. (۱: الکافی، ج ۱، ص ۴۷۵؛ المناقب، ج ۴، ص ۲۲۰)؛ منصور این را می‌فهمد، اما حبّ ریاست، حبّ جاه، حبّ مقام، خشم و شهوت و بخل و منیت، نمی‌گذارد درست عمل کند. بسیاری اوقات انسان می‌فهمد حق چیست اما زیر بار نمی‌رود. قرآن می‌فرماید: «و جحدوا بها و استیقننها أنفُسهم»، (۲: نمل، ۱۴)؛ بعضی‌ها موسی را منکر شدند با این که یقین داشتند پیغمبر است.

«يعرفونه كما يعرفون أبناءهم»، (۳: بقره، ۱۴۶)؛ بعضی‌ها پیغمبر را مثل بچه‌ی خود خودشان می‌شناختند، اما به او ایمان نیاوردند. اموی‌ها با دین رسول خدا چه کردند؟ اموی‌ها، چرا توانستند اکثریتی را مقابل اقلیت قرار بدهند؟ چرا توانستند به راحتی دور مسلم ابن عقیل را خالی کنند؟ چرا توانستند به این سادگی سر امام حسین را در کوفه بالای نیزه کنند؟ کوفه‌ای که حداقل چند سال پایتخت و محل حکومت اسلام بوده است، چرا توانستند به راحتی این گونه این حوادث را بیافرینند.

اموی‌ها چهار کار عمده کردند؛ ۱- ولایت ستیزی.

۲- دین ستیزی

اموی‌ها نگفتند نماز نخوانید، بلکه خود معاویه هم نماز می‌خواند، امام جماعت هم می‌شد. ولید نماز می‌خواند، امام جمعه هم می‌شد. نگفتند روزه نگیرید، معاویه گفت کسی حق ندارد قرآن را تفسیر کند، بخوانید ولی تفسیر نکنید. ابن عباس آمد و گفت: معاویه، آخر جلوی تفسیر قرآن را که نمی‌شود گرفت. گفت: چرا نمی‌شود؟ گفت: مردم می‌خواهند قرآن را بفهمند. گفت: اگر خواستند پیش ما بیایند خودمان برایشان مفسر می‌گذاریم، فقط ابن عباس، از تو نپرسند؛ چون اگر تو بخواهی «الیوم اکملت لکم دینکم» (۱: مائده، ۳) را تفسیر کنی، می‌گویی: علی. اگر بخواهی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا»، (۲: احزاب، ۳۳)؛ را تفسیر کنی می‌گویی: خانواده‌ی حضرت زهرا. تفسیر ممنوع است. اگر هم تفسیر خواستید خودمان تفسیر می‌کنیم. امویان دین ستیزی کردند، کاری کردند که آن عنصر پلید با این که خودش آدم بدی بود به بدی معاویه اعتراض می‌کند، پسرش می‌گوید: یک شب پدرم به خانه آمد، خیلی ناراحت بود، گفتم: پدر چه شده؟ گفت: این معاویه عجب آدم بدی است! گفتم: چرا؟ گفت: پیش او بودیم، صدای اذان بلند شد، ناگهان از جای بلند شد و گفت: من باید نام این پیغمبر را از این اذان پاک کنم! که گفته نام این شخص روزی پنج مرتبه کنار نام خدا باشد اما نام ما نباشد. من باید این نام را دفن کنم.

می‌دانید دین ستیزی، یعنی چه؟ یعنی دین را بی روح و بی محتوا کردن. یعنی می‌گویند آقا، دین روایت‌های مختلف دارد، تو هر چه دلت خواست تفسیر کن. یعنی طرح نظریه‌ی سکولاریزم، پلورالیسم، قرائت‌های مختلف از دین. بعد می‌بینید کسی پیدا می‌شود با کمال وقاحت می‌گوید حضرت زهرا یک الگوی قدیمی بود، دنبال الگوی جدید بگردید. عجب! مگر عفت و تقوا و ادب وزهد این‌ها قدیم و جدید دارد؟ چه کسی گفته احترام به پدر و مادر قدیمی است؟ چه کسی گفته عفت و حیا و شرم و تقوا قدیمی است؟ این‌ها قدیمی بردار نیست، حواسمان را جمع کنیم و حافظ ارزش‌ها باشیم. امام صادق وقتی مصیبتی برایش پیش می‌آمد عرضه می‌داشت: «اللهم لاتجعل مُصِيبَتِي فِي دِينِي»، (۳: الکافی، ح ۳، ص ۲۶۲؛ وسائل الشیعه، ج

۳ص ۲۷۴؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۳۳)؛ خدا را شکر که در دینم مصیبت پیش نیامد. بینی و بین الله اگر معدل فرزندان دو نمره پایین بیاید بیشتر ناراحت می‌شویم یا اگر دو روز نماز صبح او قضا شود؟ روی کدام یک بیشتر حساسیم؟ بینی و بین الله چقدر روی دین جوان‌هایمان حساسیم؛ چقدر روی نمازشان، ارتباط، گفت‌وگوها، تلفن‌ها و رفت و آمدهایشان حساس هستیم؟ می‌دانید دین ستیزی یعنی چه؟ یعنی روابط حرام را عادی جلوه دادن، یعنی قبح گناه را شکستن. یعنی توجیه گناه، یعنی مبانی را زیر پا گذاشتن، این‌ها دین ستیزی است. ارتباط با نامحرم جایز نیست، دست دادن به نامحرم جایز نیست، سخن گفتن غیرشرعی و سخن گفتن شهوت آمیز جایز نیست. این گونه ارتباطها دین ستیزی است؛ این که انسان دائم این اصول را تنزل بدهد، دائم روح دین را از آن بگیرد و قبح آن را بشکند، وقتی قبحش شکست دیگر خجالت نمی‌کشد، پدرش هم که از کنارش بگذرد کلامش را قطع نمی‌کند، ارتباطش را قطع نمی‌کند. دیگر از بزرگتر، از روحانی، از پدر و مادر هم حیا نمی‌کند. قبح بسیاری از گناهان به راحتی ریخته شده است. وقتی دین ستیزی شد، و روح معنویت گرفته شد، همین می‌شود. امیرالمومنین می‌فرماید: وقتی این آیه نازل شده «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»، (۱: عنكبوت، ۲)؛ مردم فکر نکنید همین که به زبان و به کلام گفتید ایمان آوردیم کافی است، آزمایش می‌شوید. حضرت می‌فرماید: من خدمت پیغمبر خدا رفتم، عرض کردم یا رسول‌الله، این آزمایش‌ها چه وقت انجام می‌شود؟ «و هم لا يُفْتَنُونَ». پیغمبر خدا فرمود: علی جان این آزمایش‌ها بعد از من است. تا پیغمبر بود خیلی کارها را انجام نمی‌دادند. حتی منافقین نفاقشان را پنهان می‌کردند. قرآن می‌فرماید: «و من أهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم»، (۲: توبه، ۱۰۱)؛ پیغمبر! بعضی از افرادی که دور تو هستند منافق‌اند، تو آن‌ها را نمی‌شناسی. تا زمانی که پیغمبر بود تمام جنگ‌ها، و اختلافات را مخفی کرده بودند. حضرت زهرا (س) می‌فرماید: همین که پیغمبر از دنیا رفت، خار نفاق آشکار شد. و معلوم شد که بعضی پیغمبر را نیز قبول نداشتند. اما از ابهت و عظمت و پایگاه مردمی او حساب می‌بردند. زمان پیغمبر گذشت، «ظَهَرَت حَسِيكَةُ النِّفَاقِ»، (۱: بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۳۵؛ دلائل الامامه، ص ۳۴)؛ این نفاق‌ها آشکار شد. - پیغمبر فرمود: علی جان این فتنه که قرآن می‌گوید: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»، این فتنه بعد از رحلت من است. - حضرت فرمود: علی جان، «السَّحْتُ بِالْهَدِيَّةِ»؛ اسم رشوه را هدیه می‌گذارند. «و الربا بالبيع»، (۲: نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۶)؛ علی جحانه اسم ربا را بیع می‌گذارند. ربا می‌شود بیع، معامله، رسمی می‌شود و یا قبحش می‌ریزد. شبهات را وارد دین می‌کنند، این آزمایش‌ها پیش می‌آید، آن زمان دیگر هر کسی در غربال نمی‌ماند. این جاست که می‌بینید با این که امام حسین آن همه به این طرف و آن طرف رفت، نامه داد، ملاقات کرد، فقط تعداد محدودی آمدند. وقتی پای جان و پای دنیا به میان آمد همه کنار کشیدند. فرمود: «الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على ألسنتهم يحوطونه ما درت معایشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الديانون»، (۳: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲؛ تحف العقول، ص ۲۴۵)؛ اسلام با دنیاداری مخالف نیست، خیر،

اگر دنیا باعث حرکت و پویایی دین شود، نه تنها بد نیست بلکه عامل است، اما اگر دنیا باعث شود خدا، دین، اعتقادات، حلال و حرام، خمس و زکات و همه چیز کنار برود و زیر پا گذاشته شود به حرام بودن لقمه‌ای که می‌خورید اهمیت داده نشود این دنیا بد است. می‌دانید لقمه‌ی حرام نسلت را به خطر می‌اندازد؟ سوار دنیا شو، امیر دنیا شو، نه اسیر و وابسته، مثل عمر سعد که برای حکومت ری و برای دنیا از دینش گذشت و به ری هم نرسید، به مال هم نرسید. می‌دانید چرا توانستند سی هزار آدم را در مقابل امام حسین جمع کنند؟ می‌دانید چرا ۱۸ هزار آدم در اندک زمانی دور مسلم را خالی کردند؟ برای این که چهار کار شد؛ ۱- ولایت ستیزی، ۲- دین ستیزی.

۳- تقدس زدایی

تقدس زدایی، یعنی این که ما مقدسات را کمرنگ کنیم. کعبه برای ما مقدس است. امام مقدس است، زیارتگاه مقدس است، تقدس زدایی یعنی تقدس را از چیزهایی که برای ما مقدس است بگیریم و آنها را عادی کنیم.

۴- عدالت ستیزی

وقتی این چهار عامل در جامعه دست به دست هم داد، این حوادث آفریده می‌شود. نامه‌ای که مسلم ابن عقیل برای مردم کوفه آورد، بر این چهار نکته دست گذاشته است. امام حسین چنین نوشت: مردم کوفه! «من الحسين بن علیّ الی الملا من المومنین و المسلمین ۱- فلعمری ما الامام آلا الحاکم بالکتاب»؛ امام کسی است که بر اساس قرآن حکم می‌کند؛ یعنی اول ولایتان را درست کنید، ۲- الدائن بدین الحق؛ امام می‌آید که دین را پیاده کند، پس مسأله دین را حل کنید، دین ستیز نشوید. ۳- «القائم بالقسط»، امام می‌آید که عدالت را پیاده کند، ۴- «الحابس نفسه علی ذلک لله»، (۱: توجه! در رابطه با نامه فوق برای توضیحات بیش‌تر مراجعه شود به قسمت نامه‌ها و پیام‌های امام حسین (نامه امام حسین به مردم کوفه) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۹؛ مثیر الاحزان، ص ۲۶)؛ امام، فانی در خداست، تقدسش به تقدس و ارتباط با خداست. چهار آسیب گفته شد: ولایت ستیزی، دین ستیزی، تقدس زدایی، عدالت ستیزی، این نامه‌ی امام حسین که در تاریخ آمده است، چهار حرکت منفی در مقابل آن قرار گرفت.. البته این رویارویی یک سری مسائل و عوامل اخلاقی هم دارد، عواملی مثل حب دنیا، غفلت، ترس و جهل هم بوده است.

گریز و روضه :

«شمر بن ذی الجوشن» خود را به خیام اباعبدالله الحسین علیه السلام رسانده، با صدا کردن حضرت عباس علیه السلام و دیگر فرزندان ام البنین، می گوید «برای شما از عبیدالله امان نامه گرفتم». آن بزرگواران به اتفاق گفتند «خدا تو را و امان نامه تو را لعنت کند، ما امان داشته باشیم ولی پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله امان نداشته باشد؟». امام حسین علیه السلام توسط حضرت عباس علیه السلام یک شب را برای نماز، راز و نیاز با خدا و تلاوت قرآن از دشمن مهلت می گیرد. روز تاسوعای حسینی، سیدالشهدا علیه السلام با تدبیری که داشتند و دشمن را به خوبی می شناختند، فرمودند که برای مقابله با شبیخون دشمن و قطع کردن راه ارتباطی دشمن با خیام از سه طرف، خندقی را حفر کنند؛ در حالی که خورشید ولایت همچنان بر دل های لشکر عمر بن سعد می تابید تا آنها را از هلاکت نجات دهد، گروهی از لشکر عمر بن سعد به سپاه امام حسین علیه السلام می پیوندند. حسین بن علی علیه السلام و فرزند خیرشکن تاریخ در سخنرانی های خود خطاب به لشکر دشمن فرمودند «وای بر شما! چه زبانی می پرید اگر سخن مرا بشنوید؟! من شما را به راه راست می خوانم. اما شما از همه فرامین من سر باز می زنید و سخن مرا گوش نمی دهید، چرا که شکم های شما از مال حرام پر شده و بر دل های شما شقاوت نهاده شده است». امشب اگر به ندای آسمان خوب گوش بسپاری ناله آسمانیان را خواهی شنید که زمزمه می کنند «امشب را شه دین در حرمش مهمان است؛ صبح فردا بدنش زیر سم اسبان است؛ مکن ای صبح طلوع...»